

بررسی مبانی گفتمان حسینی مشروعیت سیاسی و حقانیت

استاد حسن رحیم پور از غدی

بحث مبانی نظام واره های اندیشه سیاسی همواره مورد توجه فلاسفه سیاسی و مورخان فلسفه سیاسی قرار گرفته است؛ مسئله ای که در آن در باره یکی از بنیادی ترین سؤالات فلسفه سیاسی بحث می شود. اندیشمندان و فلاسفه سیاسی مسلمان نیز بر مبانی این بحث که طبیعتاً در فلسفه سیاسی اسلام ناشی از منبع وحی و سنت ائمه معصومین است بحث های فراوانی داشته اند. این مبحث و اصالتاً نگاه بنیادی به مسئله عاشورا و امام حسین^(ع) در همین راستا می گنجد.

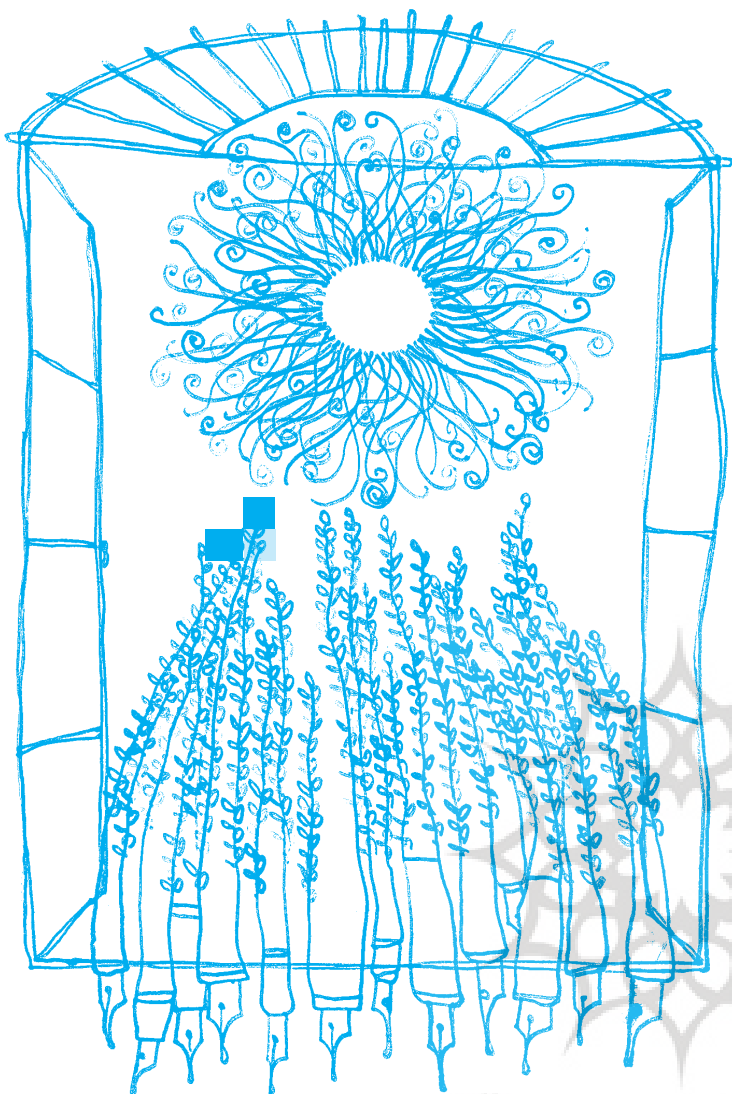
آنچه می خوانید متن سخنرانی استاد حسن رحیم پور از غدی است که در دانشگاه تهران با عنوان «بررسی مبانی گفتمان حسینی» است که ۶ محرم امسال (۸۹/۹/۲۱) ایراد شده است.



بالرفق و التألف و الوقار و التقیه و حسن الخلقه والورع والاجتهاد» فشار بیش از ظرفیت مردم به آنها وارد نکنید. ظرفیت ها را بایستی در نظر داشت. ایشان در ادامه می فرمایند: مبنای فکری بنی امیه براساس شمشیر و فشار و بی عدالتی و حق کشی بود. اینها با قدرت و خشونت و حق کشی می خواستند بر جامعه مسلط شوند و مسلط بمانند و هدف دیگری جز این نداشتند. قدرت و خشونت در خدمت «سلطه» بود، نه اینکه قدرت وسیله ای برای رسیدن به تربیت و عدالت باشد. امام صادق^(ع) می افزایند: روش و سیره تربیتی ما در رفق و تألیف و مدارا و تحمل و الفت است. روش مدیریتی و تربیتی ما براساس محبت و عشق و برادری و نرمش و مهربانی و متانت و وقار و تقیه است؛ حتی اگر حاکم باشید تقیه کنید، البته تقیه نه به معنای نفاق و دورویی و عوام فریبی و نه به معنای دودوزه بازی و زیگزاگ رفتن و نه به معنای فداکردن دین و حق و عدالت برای منافع خود؛ این معنای تقیه نیست؛ تقیه ای که اهل بیت^(ع) گفته اند یعنی شناخت درست محیط و رعایت ظرفیت ها؛ یعنی با هر کسی، هر جایی به هر شکلی نمی شود رفتار کرد. یعنی طبقه بندی با حساب و کتاب و «مدیریت بحران». یعنی وقتی یک حرفی خواستی بزنی - ولو حق هم باشد - نگو که با کسی کاری ندارم؛ «با چه کسی»، «کجا»، «چگونه» و «تا چه حد» باید اینها را در نظر بگیری. اصل این است که حرف درست باشد ولی این لازم است، کافی نیست. حرف حق را باید گفت، اما به این چهار سؤال هم جواب داده شود.

در بعضی از عبارات که از سیدالشهداء^(ع) نقل شده است، ایشان به شیوه های مختلف و با ادبیات مختلف می خواهند نه فقط به مخاطبان آن وقت، بلکه برای همیشه تاریخ این مسئله را که بین ما و دستگاه حاکم «جنگ قدرت» مطرح نیست، تفهیم کنند. یعنی اینکه چه کسی رئیس باشد و چه کسی مرئوس، مسئله اصلی نیست. دعوا بین دو مکتب و سیره است، ولو این دو سیره آرم مذهب و ادای مذهبی داشته باشند. برچسب ها مهم نیست، اما دو سیره، محتوا و روش حکومت بر جامعه وجود دارد. در تعبیری از سیدالشهدا نقل شده است، که می پرسیدند: هدفتان از این حرکت چیست؟ فرمودند: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی محمد و سیره ابی علی بن ابی طالب»، هدفم همان هدف جدم پیغمبر اکرم^(ص) و پدرم علی^(ع) است، به همان دلیلی که آنها وارد عرصه سیاسی - اجتماعی - تربیتی شدند، من وارد شدم. پس بحث اشخاص مطرح نیست. برای مدیریت خانواده، جامعه، سیاست، اقتصاد و قضاوت، بحث بر سر دو سیره و روش است که برای تفکیک دقیق تر این دو روش روایتی از امام صادق^(ع) نقل شده است؛ از ایشان پرسیدند دعوی اهل بیت با اموی ها سر چیست و تفاوت اسلام علوی و حسینی با اسلام اموی چه بود؟ امام صادق^(ع) در خطابی به عمار بن ابی احوص این تفکیک را دقیق انجام دادند و فرمودند: اختلاف خط ما و خط معاویه بر سر «تربیت و مدیریت» بود. عین عبارت امام چنین است: «فلا تخرفوا بهم اما علمت ان اماره بنی امیه کانت بالسیف و العسف و الجور و ان امارتنا

مبنای فکری بنی امیه شمشیر و فشار و بی عدالتی و حق کشی بود. اینها با قدرت و خشونت و حق کشی می خواستند بر جامعه مسلط شوند و مسلط بمانند و هدف دیگری جز این نداشتند. قدرت و خشونت در خدمت «سلطه» بود، نه اینکه قدرت وسیله ای برای رسیدن به تربیت و عدالت باشد.



ارکان سیاست

بعضی اوقات اگر شما یک جا ظرفیت بالایی از حق را مطالبه کنید کل حق را پس می زنند، یعنی حداقل را هم نمی توانی اجرا کنی. شرایط عقلانیت را باید در نظر بگیرید. تقيه به معنای «عقلانیت در مبارزه» و طبقه بندی مبارزه است. امام صادق در این روایت می فرماید مدیریت و تربیت و حاکمیت در منظر ما حتی وقتی که تو در قدرت هم هستی توأم با یک نوع تقيه هم هست. یعنی مراعات شرایط و مراعات مخاطب را باید کرد. البته این به معنای سازش - و نه به معنای عقب نشینی و مسامحه و ماست مالی حقایق - نیست.

رکن بعدی در این عبارت از امام صادق «حسن الخلقه» است؛ روش حکومتی و تربیتی ما حسن مخالطه با مردم است. خلطه یعنی مخلوط بودن با مردم، خاکی بودن، مرزی بین حاکم و مردم نداریم. به لحاظ ظاهر نباید حاکم از مردم عادی تشخیص داده شود. باید با مردم حسن معاشرت هم داشته باشد. اینکه در بین مردم باشی ولی توهین آمیز برخورد کنی نه!

و «الورع»؛ پاکدامنی، سوءاستفاده نکردن از قدرت و ثروت عمومی و حتی خصوصی و «الاجتهاد» یعنی کوشش با تمام قدرت برای احیای ارزش های اسلامی و حق تأمین حقوقشان و اجرای احکام و فرائض. فرمودند سنت و سیره ما اینهاست.

پس دو نوع نگاه سیاسی و حق حاکمیت وجود دارد؛ یک - حاکمیتی که صرفاً بر اساس سیف و جور است، یعنی قدرت، خشونت، تحقیر، سرکوب و بی عدالتی؛ و یک نوع حکومت روشی است که امام صادق (ع) می فرماید و بر اساس رفق، تألف، وقار، مهربانی، نرمی، تقيه، حسن معاشرت با خلق، ورع و کوشش با همه توان برای خدمت به خلق است. البته اگر لازم شد برای دفاع از ارزش ها باید از سیف و قدرت هم استفاده کرد، اما مینا بر سیف نیست.

مبنای ایمان

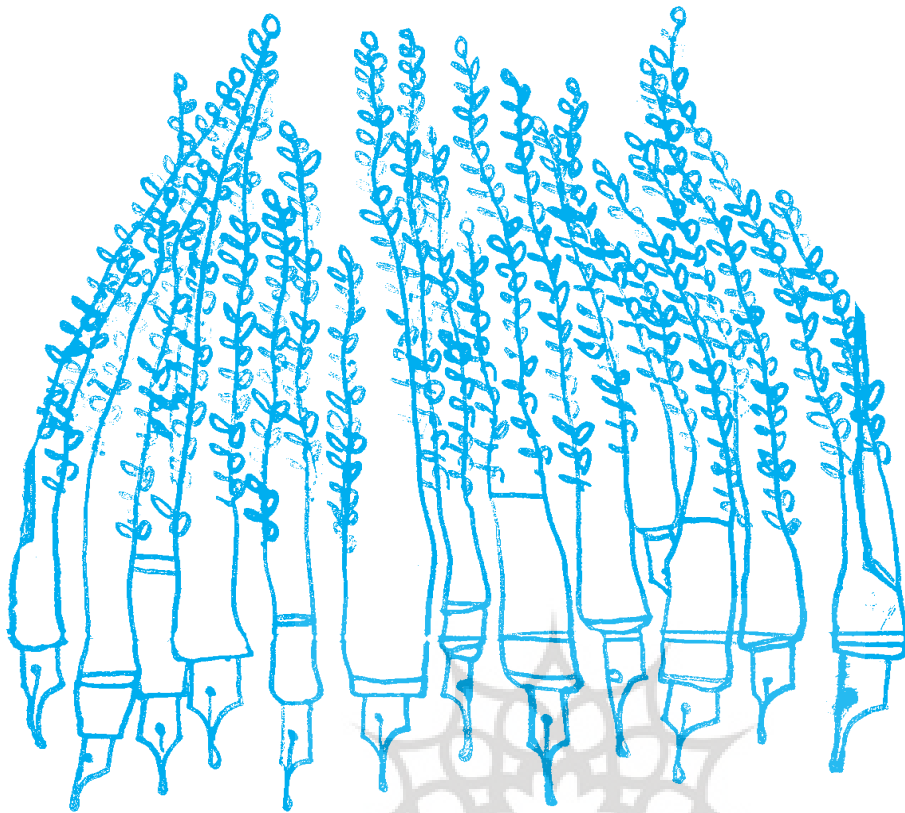
سیف و قدرت اولین راه حل نیست، آخرین راه حل است. سپس امام صادق (ع) به عمار بن ابی احوص فرمودند: «فارغوا الناس فی دینکم و فیما انتم فیه» مردم را به مکتبتان علاقه مند کنید. مبنای کار ما مبنای ایمانی است، توده ها را از گرایشهای مختلف، به سمت دین خود جذب کنید. امام حسین (ع) تعبیر مختلفی در مراحل مختلف حرکت به سمت کربلا در توضیح فلسفه این حرکت و شهادت دارند. ایشان در موارد متعددی به مسئله حق و حقوق اشاره کرده اند، «حق خدا و حق مردم» فرمودند: انگیزه ما از حکومت و مبارزه «حق» است، چیز دیگری مدنظر ما نیست. یکی از عبارات این است که از ایشان پرسیدند "چرا در این شرایط نابرابر که آخرش معلوم است همه تان کشته و اسیر می شوید وارد می شوید، فرمودند "الا ترون ان الحق لا یعمل به" نمی بینید به حق عمل نمی شود، «و ان الباطل لا یتناهی عنه» و نمی بینید که حرف، اخلاق، اقتصاد و حاکمیت باطل مطرح است و هیچ نوع مخالفتی با باطل نمی شود؟ چرا از من می پرسید چرا حرکت کردی، از تو باید پرسید که چرا حرکت نمی کنی! نمی بینید باطل، علنی است و به آن اعتراض نمی کنید و نمی بینید که حق معلوم است و به آن عمل نمی شود. همین ها برای فریاد زدن و اعتراض کردن کافی است.

در یک روایت دیگر آمده است که یزید به حاکم مدینه - ولید بن

عنتیه - دستور داد که از امام حسین (ع) بیعت بگیرد. به امام گفت که باید تسلیم شوید والا ما دستور داریم با شما برخورد کنیم. روایت است که امام حسین (ع) به ۴۰ نفر از یاران خود دستور مسلح شدن دادند و به آنها فرمودند من به سمت دارالحکومه می روم، شما در خیابان های اطراف آماده باشید، اگر برگشتم که مشکلی نیست ولی اگر برنگشتم داخل شوید و درگیر شوید. چون احتمال داشت که حرکت کربلا را در همان نطفه خفه کنند.

امام حسین (ع) در جواب به ولید فرمودند: انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه و مهبط الرحمه بنا فتح الله و بنا ختم، «ما در خانواده ای تربیت و بزرگ شدیم که خاندان نبوت و وحی پیامبر است، در خانه ای بزرگ شدیم که محل رفت و آمد فرشتگان بود، وحی و رحمت الهی از آنجا بر کل بشریت نازل می شد، آغاز و پایان و گشایش و عاقبت همه کارها به دست ماست؛ تو چگونه از من می خواهی بیعت کنی؟» پس مسئله قدرت سیاسی نیست، مسئله فراتر از آن است. به مسائل نبوت و رسالت و هبوط و رحمت الهی و فتح الهی برمی گردد. یعنی ریشه های فلسفی - تکوینی - الهیاتی برای این مسئله می شمارند. می گویند نگاه ما به سیاست و بیعت صرفاً نگاه قدرت محور نیست. نگاه حکمت محور

امام حسین (ع) می فرماید:
من کشته می شوم تا
بفهمید که اسلام آن
چیزی نیست که اینها
می گویند. می خواهیم با
فساد اخلاقی و مدیریتی
و حاکمیتی مبارزه کنیم
و علنی هم مبارزه کنیم.
می خواهیم در همه
سرزمین ها مظلوم به حق
خود برسد و ضعیف زیر
پای قوی له نشود، امنیت
حقوقی داشته باشد و
می خواهیم به سنت تو و
احکام تو عمل شود.



هم می دانیم که خداوند می خواهد ما را کشته و اهل بیت ما را اسیر ببیند اما وقتی این حرکت را کردیم دنبال سهم اضافی از دنیا نبودیم، دنبال قدرت و ثروت و شهرت نبوده ایم و نیستیم. خواستیم پرچم های حق و باطل معلوم شود که فردا کسی نگوید ما نمی دانستیم حق چیست و باطل کدام است و بگویند ما فکر کردیم اسلام همان چیزی است که معاویه و یزید می گویند.

امام حسین می فرماید: من کشته می شوم تا بفهمید که اسلام آن چیزی نیست که اینها می گویند. می خواهیم با فساد اخلاقی و مدیریتی و حاکمیتی مبارزه کنیم و علنی هم مبارزه کنیم. می خواهیم در همه سرزمین ها مظلوم به حق خود برسد و ضعیف زیر پای قوی له نشود، امنیت حقوقی داشته باشد و می خواهیم به سنت تو و احکام تو عمل شود.

حق حاکمیت

در تعبیر دیگری از ایشان نقل شده است که به مردم کوفه می فرمایند: «فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب و الاخذ بالقسط و الداعی بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» به جان خودم سوگند من عامل به کتاب [قرآن] هستم. می دانید چه کسانی حق حاکمیت دارند؟ فقط کسانی حق حاکمیت بر بشر دارند که براساس قوانین خدا حکومت کنند، عدل الهی را رعایت کنند و قسط و عدالت اجتماعی را اجرا نمایند، سعی کنند همه مردم و همه طبقات به حقوق خودشان برسند و به وظایف خود عمل کنند و دعوت به چیزی جز حق نکنند. معیار فقط حق باشد. فقط کسانی حق حاکمیت دارند که تمام وجود خودشان را وقف خدا کنند و جز برای خدا چیزی نگویند و انجام ندهند؛ اینها حق حاکمیت دارند. غیر از اینها کسی حق حاکمیت

است. اما طرف مقابل چه کسی است؟ از من بیعت برای چه کسی می خواهید؟ می فرمایند: «و یزید رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحرمه ملعن بالفسق». به لحاظ شخصی این فرد فاسد است و نه تنها خودش فاسد است بلکه فساد و فسق را علنی می کند، یعنی می خواهد گفتمان فساد را در جامعه حاکم کند. می خواست علنا ارزش و ضد ارزش را در سطح جامعه تغییر دهد و به ارزش های اسلامی اهانت کند. به لحاظ حقوق انسان هم جان انسان برای این فرد ارزشی ندارد، در حالی که جان یک انسان حریم الهی است. اباعبدالله در ادامه می فرماید: «از من می خواهی یا او بیعت کنم؟ نه فقط من با او بیعت نخواهم کرد، مثل منی هم با مثل او بیعت نخواهد کرد»، حتی اگر من هم حسین نبودم و اهل چنین بیعتی نبودم، باز هم مثل منی نباید با مثل او بیعت کند. «مثلی لایبیاع مثله» یعنی بحث اینکه حسین و یزید دعوی شخصی داشتند تمام شد، یعنی این مخصوص عاشورا و کربلا نیست، اینکه امام صادق (ع) فرمودند: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» برای اینکه همه جا و همیشه «مثلی لایبیاع مثله» یعنی چنان کسانی که از نظر اخلاقی فاسدند و دنبال نشر و اجتماعی کردن فساد هستند و به حقوق و حدود الهی پایبند نیستند برای همیشه تاریخ حکومت چنین احزاب و جناح هایی نامشروع است و اینها حق حاکمیت ندارند.

عمل براساس حق و باطل

در تعبیر دیگر فرمودند: «خدایا تو می دانی هر چه از ما سرزده است و خواهد زد براساس جنگ قدرت نبوده و نیست. اصالت حرکت ما بر حکومت نبوده است. خدایا تو می دانی فریادی که زدیم و مبارزه و نبرد را که آغاز کردیم و می دانیم آخرش چه خواهد شد و باز



چه کسانی حق حاکمیت دارند؟ فقط کسانی حق حاکمیت بر بشر دارند که براساس قوانین خدا حکومت کنند، عدل الهی را رعایت کنند و قسط و عدالت اجتماعی را اجرا نمایند، سعی کنند همه مردم و همه طبقات به حقوق خودشان برسند و به وظایف خود عمل کنند و دعوت به چیزی جز حق نکنند.

می آورند مسئله «کنترل دیگران» است. دولت و حاکمیت چیست؟ نهادی که دیگران را کنترل می کند. اصلاً حکومت در تعریف علوم سیاسی این است که چگونه اقلیت حاکم، اکثریت را کنترل کنند. در تمام دنیا این گونه است. چون در تمام دنیا حاکمان عده محدودی هستند، مثلاً چند هزار نفرند. در متون علوم سیاسی که در دنیا مرسوم است آورده شده است که «علم سیاست مدرن فن کنترل اکثریت جامعه توسط اقلیت سیاسی است». این تمام مسئله‌شان است. صحبت کنترل است. علوم سیاسی از انواع مکانیزمها برای حفظ و بسط قدرت بحث می کند؛ سیاست از منظر مادی یعنی فن کسب قدرت، حفظ قدرت و توسعه قدرت.

در تعریف سیاست از منظر امام حسین^(ع) و از منظر اسلامی مسئله از کنترل شروع نمی شود. مسئله از حقیقت تکوینی و حق

بر بشر ندارد. باید عمل به کتاب، اجرای عدالت اجتماعی، دعوت به امور فرهنگی و رسانه دعوت به حق باشد، حاکمان کسانی باشند که خودشان را وقف راه خدا کنند. برای خودشان دنبال چیزی نباشند؛ حکومت حسینی این گونه است.

یکی به امام حسین^(ع) گفت: آقا! اینها شما را نابود می کنند! ایشان فرمودند: «این گونه با من صحبت نکن» لیس شأنی شأن من یخاف الموت ما اھون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق» شأن ما شأن کسی که از مرگ بترسد نیست، مرگ در نظر ما مثل مرگ در نظر شما نیست. مرگ در راه عزت انسانی، شرف و احیای حق چه قدر شیرین است. این نگاه اهل بیت^(ع) نسبت به مدیریت و تربیت و حکومت است.

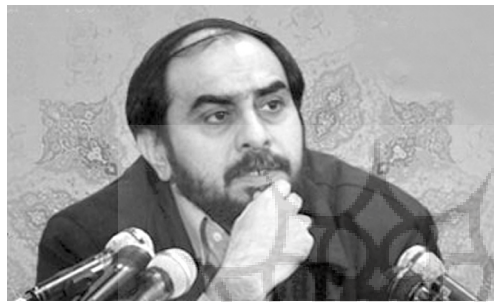
در علوم سیاسی گاهی می شنوید که وقتی از مشروعیت سیاسی صحبت می شود صحبت از مشروعیت دینی و اخلاقی نباید شود؛ چرا که صحبت از مشروعیت جامعه شناختی و سیاسی می شود. یعنی باید از "قدرت حاکمیت" صحبت شود نه از "حق حاکمیت"؛ اینجا دو نگاه مطرح است.

اینجا فقط مخصوص دوران امام حسین نبود که دستگاه اموی معتقد بود صحبت از حق حاکمیت و مشروعیت الهی و دنبال استدلال اخلاقی - فلسفی یعنی دینی نباید باشید؛ به اهل بیت گفتند نمی شود هم نبوت در خانواده شما باشد وهم خلافت؛ نبوت برای شما بود، خلافت و امارت هم برای ما. یکی سهم شما و یکی هم سهم ما. بعضی ها به مسئله این گونه نگاه کردند، در حالی که اهل بیت می گفتند مسئله حکومت و خلافت را نمی توانید از مسئله نبوت جدا کنید. مشروعیت سیاسی را نمی توانید از مشروعیت دینی یعنی از حقانیت جدا کنید و نباید بکنید. اینها به هم گره خورده اند. اول باید بنیان های تکوینی مشروعیت را به لحاظ اخلاقی - فلسفی و به لحاظ دینی حل کرد، بعد سراغ مسائل اعتباری، قراردادی، اجتماعی، کنوانسیون ها، پروتکل ها و حق اطاعت شهروند رفت. اینها همه حقوق اعتباری اند؛ باید بر یک حق حقیقی مبتنی باشند. همین الان هم بر سر این مسئله دعواست. از غلیظ ترین دیکتاتوری ها تا رقیق ترین دموکراسی ها به این سؤال پاسخ منفی می دهند، یعنی این مبنا را قبول ندارند. یا پاسخ منفی می دهند یا پاسخ نمی دهند و دور می زنند؛ «توطئه سکوت».

مبنای مشروعیت

سؤال این است که آیا مشروعیت سیاسی را می شود از مشروعیت بنیادین و فلسفی و اخلاقی تفکیک کرد؟ یعنی حق حاکمیت را می شود از اصل مسئله حقانیت جدا کرد؟ ما می گوییم نمی شود. هم دیکتاتوری های یزیدی می گفتند می شود و هم دموکراسی های سکولار مدرن می گویند می شود. نگاه پراگماتیستی (منفعت گرایانه) و عمل زده به مقوله قدرت معمولاً در طول تاریخ بر نگاه دینی چربیده است و الآن هم می چربد. اینها اکثریت هستند. هم در دنیا اکثریت هستند و هم در مسائل آکادمیک. این مشکل در گذشته و حال بوده و هست.

من برای اینکه اتهام زده باشم تعبیری را خدمت شما عرض کنم که عیناً در متون علوم سیاسی غرب وجود دارد و در کشور خودمان هم تدریس می شود. وقتی که صحبت از نهاد حکومت و دولت می کنند (Government) تمام معادلی که برای این کلمه



و باطل شروع می شود. بعد از مسئله حقانیت می رسد به اینکه چه کسانی و چرا حق حاکمیت دارند. به این سؤال ابتدا باید جواب داد، پله سوم است که شما وارد مسئله مکانیزم حاکمیت و کنترل جامعه می شوید. آنوقت آن مکانیزم باید مقید و مشروط به پاسخی باشد که به دو سؤال قبلی دادید. یعنی مشروط به پاسخ فلسفی - حقوقی - اخلاقی و شرعی دینی باشد و لذا شما از هر مکانیسمی برای کنترل قدرت در منطق اسلامی و در فلسفه سیاسی اسلام نمی توانید استفاده کنید.

امیرالمؤمنین فرمودند: همین کارهایی که معاویه انجام می دهد من ده برابرش را بلدم. می دانم چگونه زمینش بزنم. ولی چه کنم که دستم بسته است. هدف ما دستیابی به قدرت به هر قیمت نیست. طوری شده بود که می گفتند علی علیه السلام خوب است، ولی معاویه سیاسی تر است. امیرالمؤمنین می فرمایند: من به مراتب از او سیاسی تر هستم. اما ما سیاست مقید به اخلاق و شرع را دنبال می کنیم نه سیاست مطلق را. اقتصاد مقید به اخلاق و شرع را قبول داریم. اینها می گویند نه! سیاست را از دین تفکیک می کنند، اقتصاد را هم از اخلاق و شرع تفکیک می کنند. آن ها آزادی مطلق دارند، ما نداریم. برای ما انسانیت بر قدرت و ثروت مقدم است. لذا اینها می گویند قدرت و ثروت و سیاست و اقتصاد و حقوق بشر از دین و اخلاق جداست.

معیار شکست یا پیروزی

ما با دست بسته باید بجنگیم، چون اهداف الهی و انسانی داریم؛ این با دست باز می جنگد چون تمام هدفش در این دنیا است. جاهایی ممکن است شکست بخوریم، می گویند اینها شکست خوردند. پس حق با کسانی است که پیروز شدند! عده ای می گویند اگر ما بخواهیم دنبال حق باشیم همیشه شکست می خوریم، نه! اولاً



دو نوع سیاسی که
امیرالمؤمنین می فرمایند
یکی سیاست به معنای
شیطن است و یکی
سیاست به معنای
عقلانیت است. این سیاست
به معنای عقلانیت است
که با تربیت و حقیقت
و اخلاق و عدالت گره
خورده است. آنجا
قدرت و ثروت هدف
است و اینجا وسیله
است. می بینید! دو نوع
علوم سیاسی داریم.
بعد عده ای می گویند
علوم انسانی را تقسیم
به اسلامی و غیراسلامی
تکنیم.



اگر فلسفه مبارزه کسب رضایت خداوند و رشد و تکامل الهی و انسانی و انجام وظیفه و تلاش برای احیای حق است صرف پیروزی یا شکست مادی تأثیری ندارد. به میزانی که تلاش کردی و وارسته تر شدی و دیگران را وارسته تر کردی، پیروزی.

شکست و پیروزی با توجه به فلسفه مبارزه معنا می شود، اگر فلسفه مبارزه از نظر تو کسب قدرت و ثروت به هر قیمت است، شکست یعنی از دست دادن قدرت و ثروت، پیروزی یعنی به دست آوردن قدرت و ثروت.

پس اگر فلسفه مبارزه کسب رضایت خداوند و رشد و تکامل الهی و انسانی و انجام وظیفه و تلاش برای احیای حق است صرف پیروزی یا شکست مادی تأثیری ندارد. به میزانی که تلاش کردی و وارسته تر شدی و دیگران را وارسته تر کردی، پیروزی. چه مثل حسین کشته شوی و چه مثل علی حکومت را تشکیل بدهی. چون هدف هر دو احیای حق است، نه حکومت کردن هدف است و نه شهید شدن؛ هر دو وسیله است.

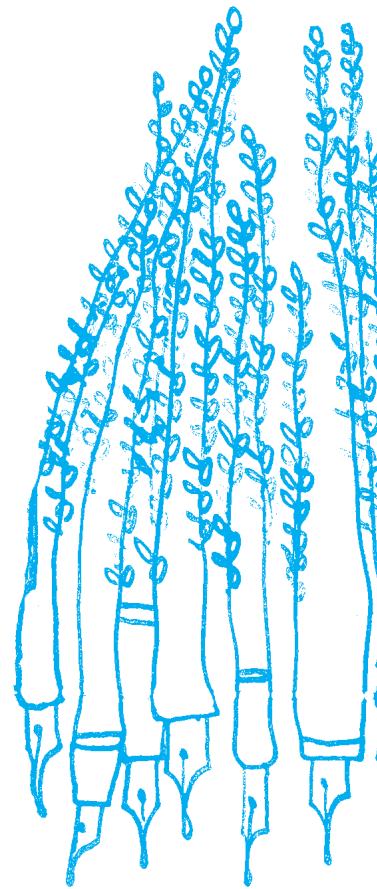
در تعریف صرفاً مادی از حکومت و شیوه حاکمیت و دولت، (Government) یعنی فرآیند رسمی ای که قدرت را نهادینه می کند، سازمانی است برای حکمرانی و سلسله مراتبی است برای سیستم اقتدار؛ مشروعیت را با همین معنا تفسیر می کنند. در علوم سیاسی مشروعیت چگونه تعریف می شود؟ آنچه که معادل این کلمه آوردند و مبنای علوم سیاسی است به معنی هر آنچه که ویژگی «اقتدار» بیاورد. یعنی قدرت رابه اقتدار تبدیل می کند. یعنی قدرت فیزیکی را به قدرت اعتباری تبدیل می کند. این می شود مشروعیت. این مبنای مشروعیت است. مشروعیت در تعریف علوم سیاسی دنیا به معنای قانونی بودن، حق بودن، حقانیت، مشروع بودن و بر حق بودن نیست. در علوم سیاسی از روش اقتدار صحبت می شود. می گویند صحبت از حق و باطل علمی نیست. علم به نظر آنها چیست؟ هر آنچه به شما کمک کند سریعتر، با هزینه کمتر و وقت کمتر به اقتدار برسید و بتوانید حفظش کنید. حالا می خواهد از راه دموکراسی یا کودتا یا کلاهبرداری باشد. تو با مبنای فرهنگی و اخلاقی این ها را مشروع یا نامشروع بنامی اینها ربطی به علم سیاست ندارد. خود ما این علوم سیاسی را قبول نداریم. این همان سیاست سکولار و سیاست دنیا محور است.

دو نوع سیاست

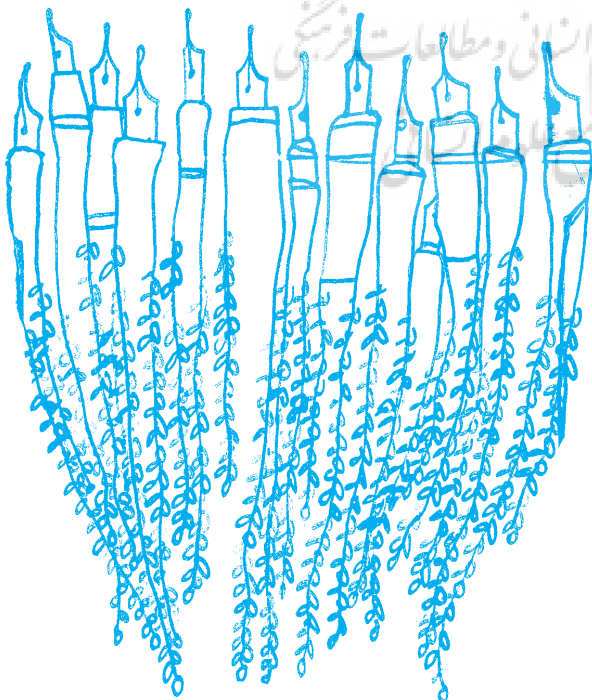
دو نوع سیاستی که امیرالمؤمنین می فرمایند یکی سیاست به معنای شیطنت است و یکی سیاست به معنای عقلانیت. این سیاست به معنای عقلانیت است که با تربیت و حقیقت و اخلاق و عدالت گره خورده است. آنجا قدرت و ثروت هدف است و اینجا وسیله است. می بینید! دو نوع علوم سیاسی داریم. بعد عده ای می گویند علوم انسانی را تقسیم به اسلامی و غیراسلامی نکنیم. مشروعیت در تعریف علوم سیاسی غرب یعنی اصلاً قرار نیست حق حاکمیت ریشه فلسفی برهانی اخلاقی داشته باشد. نمی گویم لازم نیست نداشته باشد یا لازم نیست داشته باشد. ممکن است داشته باشد، اما هیچ ضرورتی ندارد. هر آنچه مقوله اطاعت پذیری شهروندی را تحصیل و تأمین کند مشروعیت می شود. اینها عین عبارات درسی و رسمی آکادمیک ما در حوزه علوم سیاسی است. بحث حق و باطل، عدل و ظلم، رشد و غی رستگاری اینها مطرح نیست. در فلسفه سیاسی مقداری ریشه ای تر و فلسفی تر با مشروعیت برخورد می شود ولی در علوم سیاسی دنبال توجیه اخلاقی و مبنایی مشروعیت نیستند. بیشتر بحث از مکانیسم کسب قدرت و حفظ آن و نظم قدرت است. این ها را آموزش می دهند. به محتوا کاری ندارند

مگر در مباحث فرمالیستی و صوری. اینکه چرا یک دولت و حاکمیت بتواند از شهروندانش تقاضای اطاعت کند در علوم سیاسی پاسخ مستدل فلسفی اخلاقی ندارد. چیزهایی را مفروض می گیرند یا مسکوت می گذارند. می گویند ربطی به علم سیاست ندارد. می گویند اینها بحث فلسفه دینی است و مربوط به اخلاقیات است در علوم سیاسی ما دنبال Real Poitic هستیم سیاست واقع گرا. یعنی همین الان چگونه می توانی زودتر و ارزانتر به قدرت برسی و آن را نگه داری. فقط قدرت را بجسب. این بحثها علمی نیست. حقانیت را بگذار در کوزه آبش را بخور. اسمش را هم می گذارند سیاستی علمی و مدرن. کجای این مدرن است؟ این همان سیاستی است که یزید و معاویه دنبالش رفتند. منتهی آن ها آرم مذهب را روی آن می زدند، شما آرم مذهب را هم برداشتید. چرا می گویند در عرصه اقتصاد و سیاست بازار، دموکراسی باید مطلق باشد و مقید و مشروط به مبنای فلسفی و اخلاقی و حقوقی نباید باشد؟ عمداً مشروعیت را در علوم سیاسی با واژه های جامعه شناختی تفسیر می کنند. چون مشروعیت در این دیدگاه صرفاً به معنای قدرت نفوذ، میزان تنفیذ، مقدار اقتدار قابل اعمال بحث می شود؛ به دلیل آن کاری ندارند. لذا در حوزه علوم سیاسی وقتی صحبت از مشروعیت می شود صرفاً در باره مقبولیت بحث می شود. البته این هم حداکثر آن است، تازه اگر دموکراتیک باشند. دیکتاتوری های پنهان و پیچیده است که گاهی پشت صحنه سیاسی دارد. پشت صحنه الیگارشسی است و جلوی صحنه دموکراسی است. ولی حالا خالص ترین نوع دموکراسی که فرضی است و خودشان می گویند تحقق پیدا نکرده و بر ایشان آرمان است هم در همان واژه های جامعه شناختی مطرح می شود تا واژه های فلسفی. به معنی موفقیت. مشروعیت و حقانیت سهمی در مشروعیت سیاسی ندارد مسئله اصلی اعتقاد به آن مشروعیت است. یعنی مقبولیت و نه خود مشروعیت.

مثالی بزنم که در متون علوم سیاسی در دنیا بحث می شود. ماکس وبر یکی از نظریه پردازان مشروعیت در حوزه فلسفه است. به او می گویند مارکس سرمایه داری. ایشان در آثارش در باره مفاهیمی مثل حق حاکمیت، منشأ حق حاکمیت و غایت حاکمیت تقریباً هیچ جا بحث جدی فلسفی نمی کند. نقل قول کرده ولی استدلالی اظهار نظر نکرده است. وقتی وارد تقسیم بندی مشروعیت می شود آن را چگونگی اعتقاد جامعه به حق حاکمیت یعنی موفقیت و پذیرش آن معنا می کند، نه دلیل حکومت برای حکومت کردن. ما می گوئیم هر دو لازم است. و بر با اینکه مشروعیت از اساسی ترین مباحث سیاسی است مشکل چگونگی اجبار سیاسی را می گوید. مشکل اصلی در مسئله مشروعیت است؛ دغدغه حق و باطل و استدلال فلسفی اخلاقی برای حکومت هیچ جا مطرح نمی شود. دغدغه نحوه اعمال اقتدار بر جامعه را دارند نه دغدغه حق و باطل را. آنچه می گوید بر پایه عرف و تاریخ است یا بر پایه کاریمای شخصیت یا بر پایه بعضی قوانین و اقتدار حقوقی مدرن تر. از آن طرف مخالفانش هم به این شکل بحث می کنند. مثلاً نوما کسسیست ها مفهوم سرمایه داری از رضایت شهروند را که مبنای دموکراسی لیبرال است (چه نوع مشروعیتی است؟ رضایت شهروندی یعنی چه؟) می گویند مکانیسمی که جوامع کاپیتالیستی از طریق آن یعنی ایجاد رضایت از طریق رفورم و دموکراسی و رفاه



سؤال این است که آیا مشروعیت سیاسی را می توان از مشروعیت بنیادین و فلسفی و اخلاقی تفکیک کرد؟ یعنی حق حاکمیت را می توان از اصل مسئله حقانیت جدا کرد؟ ما معتقدیم چنین تفکیکی ممکن نیست. اما دیکتاتوری های یزیدی و دموکراسی های سکولار مدرن می گویند می شود.



کرد بحث نمی شود. بحث از این می شود که چگونه "می توان" در جامعه حکومت کرد، صحبتی از «باید» نیست؛ وقتی که «باید» آمد یعنی حقوق و اخلاق آمد و مجبوری استدلال فلسفی-اخلاقی-شرعی بیابری. این نظریه پردازان می گویند ما با باید و نباید کاری نداریم اینها «ایدئولوژی» و «دگم» است، علمی نیست.

سؤال این است چگونه می توان بحث فلسفی-اخلاقی از حق و حقوق به صورت عام و حقوق سیاسی-اجتماعی و حقوق شهروندی به صورت خاص کرد؟ منطق حقوق چیست؟ این آقایان به حقوق هم نگاه ابزاری می کنند، اما کلیات نگاه متفکران اسلامی و کسانی که بر اساس منطق امام حسین(ع) به حقوق سیاسی می نگرند، در روایاتی که از سیدالشهدا خوانده ام ذکر کرده ام. این موارد را در حاشیه و دامنه آن توضیح می دهم که چرا چنین است؟

فلسفه حق و باطل

در دیدگاه های مختلف در حوزه معرفت شناسی اصلا نباید راجع به فلسفه حق صحبت کنید، مثلا اگر نسبی گرا یا از کسانی باشید که در جریان شکاکیت اند، نمی توانید راجع به فلسفه حق بحث کنید، با سو فسطایی یونان کهن تا سوفیسم نو، یا جریان پوزیتیویستی که معیار دآوری راجع به هر چیزی را صرفا تجربه گرایی و تجربه محوری می دانند و تجربه محض، نمی شود از فلسفه حق صحبت کرد، چون نه حق تجربی است و نه فلسفه آن؛ لذا طبیعی است که می بینید کسانی که در حوزه علوم سیاسی و مدرن اظهار نظر می کنند، مسخره می کنند و می گویند عدالت، حق، باطل، ظلم و مسائل اخلاقی، سنتی، غیر علمی و ایدئولوژیک را کنار بگذارید و درباره سیاست بحث علمی و تجربی کنید. بحث تجربی از قدرت، یعنی چگونه می توانند قدرت را به دست بیاورند و آن را نگاه دارند و در اینجا دیگر صحبت باید و نباید نیست؛ و اسم غیر از این را غیر علمی می گذارند. بر اساس پوزیتیویسم و تجربه گرایی محض که سنت غالب علمی در دانشگاه های دنیاست، نمی شود در باره

و سرمایه داری ظاهرا تضادهای طبقاتی را می خواهند مهار می کنند اینها استدلال برای مشروعیت ندارد. این مشروعیت صرفا یک نوع حفظ هژمونی ایدئولوژیک است. در دموکراسی لیبرال دنبال حقوق مردم نیستیم. شما می خواهید این هژمونی و ایدئولوژی سرمایه داری را حفظ کنید. منتهی چگونه؟ دو گونه می شود مردم را سرکوب کرد، یک جور با چوب در سرشان زد، جور دیگر مغزشان را مصرف کرد مثل ماری که روی دوش ضحاک بود که دیگر خودش احساس مسئولیت نکند و فکر نکند. اگر یک وقتی از دستش در رفت می زند. الان اتفاقا در اروپا می بینید از دستشان در رفته است. در آلمان و فرانسه و انگلیس و بلژیک، در دانشگاه های لندن و منچستر دانشجویان ریختند بیرون. دیدید که چگونه می زدند؟ اینهایی که می گفتند پلیس ما هیچ وقت نمی زند ما حرف می زنیم. بله، حرف می زنید تا وقتی که طرف حرف نزند. وقتی حرف بزند چوب می زنید. از یک دانشجوی انگلیسی مصاحبه می گرفتند گفت ما تا به حال فکر می کردیم فقط کلاه ملت های دیگر را برمی دارند دیدیم کلاه خودمان را هم برمی دارند. فکر می کردیم فقط با دیگر ملت ها با خشونت رفتار می کنند حالا نوبت خود ما شده است. این همان حرفی است که نئومارکسیست ها جواب آنها را می دادند. می گفتند مشروعیت شما همان هژمونی ایدئولوژیک خودتان است، اسمش را می گذارید دموکراسی حقوق فرد و بشر و آزادی. اینها همه بازی های لفظی است و چون در جامعه سرمایه داری بحران های بزرگی به وجود می آید که منشأ آن انباشت سرمایه داری است شما ثبات را نمی توانید از طریق رضایت شهروندان تأمین کنید، یا به طور مداوم بحران های خارجی درست می کنید اگر آن هم مشکل شما را حل نکرد بحران داخلی درست می کنید. پس شما هم وقتی می گویند مشروعیت لیبرالی حقیقتا به حق شهروندی کسی کاری ندارید، دنبال استمرار حرکت خودتان هستید. روش های شما همان روش های کمونیست ها و فاشیست هاست، فقط روش هایتان کمی پیچیده تر است. پس این مشروعیت نیست. شکل دیگری از خود قدرت است این را نئومارکسیست ها می گویند. شما سؤال نمی کنید از مشروعیت و قدرت این یک شکلی از اعمال قدرت است. اسمش را می گذارید مشروعیت دموکراتیک. من نمی خواهم دآوری کنم؛ می خواهم بگویم موافق و مخالف هر دو مشروعیت را آوردند (از راست نو تا چپ نو) روی امکان حفظ اقتدار. کسب اطاعت شهروند حالا چه به صورت دموکراسی چه به شکل توتالیتر. اینها در علوم سیاسی رسمی دنیا این گونه بحث می کنند؛ بحث را از نیمه شروع می کنند. در مباحث فلسفی-سیاسی امام حسین(ع) در مبانی ما از ریشه مسئله شروع می شود. اول باید تکلیف خود را با مسئله هستی شناسی، انسان شناسی، ارزش شناسی، فرجام شناسی و غایت شناسی، مبدا شناسی و معرفت شناسی، حقوق و حق شناسی روشن کنید. بعد که مسائلی مانند حق و باطل و عدل و ظلم، رستگاری و نجات و فرد و جامعه، و شقاوت و سعادت معلوم شد آن وقت درباره مکانیسم قدرت بحث می شود که بیعت قبیله ای چگونه است، رأی گیری شهروندی چگونه است و اشکال دیگر اعمال قدرت که در تاریخ بشر بوده و بعد از این هم خواهد بود.

لزوم وجود «بایدها»

در واقع هیچ وقت درباره اینکه چگونه "باید" بر جامعه حکومت

الامری و واقعی را که ادراکات ذهنی و اندیشه بشر می بایست تابع آن حقیقت و مطابق آن واقعیت باشد، قبول ندارد. بنابراین گفته می شود نباید دنبال یک فلسفه واقعی برای حق، حقیقت و حقوق گشت؛ حقیقت و همین طور حقوق بشر تابع تو و ذهن توست، تویی که تصمیم می گیری چه چیزی حقیقت است و چه چیزی حقیقت نیست یا چه چیزهایی حقوق بشر هست یا چه چیزهایی نیست! چون نه حق و باطل و نه حقوق و وظایف بشر واقعیت قابل درک برای بشر ندارند، در واقع در خارج نفس الامری وجود ندارد که بخواهی بدان بررسی. براساس گفته سوفسطایی های قدیم و جدید نباید در جستجوی ریشه فلسفی برای حق باشید، نباید دنبال استدلال برای حقوق بشر، علیه یا له حقوق سیاسی، اجتماعی یا حقوق خانواده بود، بلکه قرارداد می کنیم، تصمیم و رأی می گیریم که هر آنچه را که بخواهیم فرض و وضع می کنیم. ریشه هایش به این برمی گردد که بشر قدرت عقلی که بتواند حقیقت مستقلی را در خود درک کند ندارد.

حالا ببینیم از این طرف اشاعره چه می گویند. اینها هم یک سری تفاوت ها در بعضی از احکام و حقوق می بینند و نمی توانند به درستی تحلیل کنند، نتیجه گرفتند، صلاح و فساد واقعی، مقیاس دستورات دین و شرع و معیار حقوق و عدالت نیست، احکام، مناتات و ملاکات نفس الامری قابل درک برای بشر ندارند. حرفمان این نیست که همه مناتات قابل درکند، اما باید بپذیریم که مناتات و ملاکاتی وجود دارد، یعنی وقتی شارع چیزی را حرام یا واجب کرده یا مثلاً گفته این جزو حق و حقوق و وظیفه توست و آن یکی نیست، براساس مناتات، ملاکات واقعی و نفس الامری بوده است. در تفکر اشعری چون مقیاسی برای حق، عدالت و شرع نیست و احکام، حقوق و عدالت صرفاً تابع جعل الهی است، از این نظر به تفکر سوفسطایی شبیه می شوند، چرا که آنها هم حقیقت را مقیاس ذهن نمی دانستند، بلکه ذهن را مقیاس حقیقت می دانستند. البته اینها مذهبی و قائل به جعل الهی اند، در حالی که آنها این را هم قبول ندارند. اشاعره می گویند درک عقلی محال است، ولی جعل شرعی که هست، سوفسطایی گرها می گویند، هیچ کدامشان، بلکه هر دو باطلند؛ و الا از این جهت مبنای هر دو یکی است. بنابراین اشاعر در حوزه عقلانیت به نحوی شکاکان دینی محسوب می شوند. البته لاقلاً التزام به شرع را دارند. با توجه به این مطالب، بین اشعری گری ما، از یک طرف با جریان پوزیتیویستی و از طرف دیگر با جریان شکاک و نسبی گرای مدرن، پست مدرن و کهنه در غرب شباهت هایی وجود دارد، چون این سه - چهار مورد با عقلانیت مشکل دارند، اما در منطق اسلامی، شیعی و منطق اهل بیت، موضوع عقلانیت و عدالت در هم گره خورده اند و شما تا از نظر توحیدی و هستی شناختی، ریشه های حق و حقیقت را نفهمید و اثبات نکنید، منطقاً نمی توانید در حوزه حقوق بشر، حقوق سیاسی، اقتصادی، خانواده، وظیفه و حدود بحث کنید. آن گاه می توانیم برای هر فهرست حقوقی از قبیل حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای مرد، زن، خانواده، کودک، دولت و مردم استدلال کنیم. حتی در پس استدلال نقلی مان هم عقل وجود دارد، اما هیچ کدام از دیدگاه هایی که ذکر کردم نمی توانند چنین حرف هایی را بزنند، چون همان طور که گفتیم مبنایشان متفاوت است.



فلسفه حق و حقوق بحث کرد. نمی توان قاطعانه بر مبنای شکاکیت معرفت شناختی و نسبی گرایی از ریشه حق و حقوق از جمله حقوق سیاسی و مشروعیت حرف زد. براساس هر نوع تفکر عقل گریزی نمی شود بحث استدلالی، حتی از نوع مذهبی آن کرد؛ مثلاً اشعری گری. با اینکه به نظر من اشعری گری در نقطه کاملاً مقابل جریانی مثل پوزیتیویست ها، شکاک ها یا نسبی گراهاست، اما اشاعره مسلمان و مذهبی از یک طرف با جریان پوزیتیویستی و تجربه گرای محض و از طرف دیگر با جریان های شکاک و نسبی گرا بسیار به هم نزدیکند، یعنی دایره ای که یک انتهایش یک سر طیف است و دایره ای است که اینها کاملاً در کنار هم قرار می گیرند، با اینکه اینها مذهبی و آنها غیرمذهبی و بعضی هایشان ضدمذهبی اند، ولی مبنای نگاهشان به موضوع حقیقت و حقوق تقریباً یکی است؛ لذا در کشورهای اسلامی که تفکر اشعری غالب و عقلانیت اسلامی غایب است، جریان های سکولار سریع تر رشد کرده اند، مثلاً در بعضی از کشورهای عربی و کشورهای اسلامی غیرعربی که تفکر کلامی شان تفکر اشعری بوده است، یعنی تفکرهای پوزیتیویستی، شکاکانه، نسبی گرا و سکولاریسم. در جامعه ای مثل ایران که از اسلام عدل محور عقل گرا و مکتب اهل بیت حرف می زند، موانع بسیار جدی ای دارد. به عبارتی سر «الف»، «باء»، «تاء» و «یاء» با آنها بحث می کند، اما در تفکر اشعری جایی برای بحث نیست. بین اشعری گری در جهان اسلام و سوفیسم یا همان سوفسطایی گری قدیم یونانی (سوفیسم کهنه) و سوفیسم جدید یا نو شباهتی وجود دارد، چون تفکر سوفیسم و سوفسطایی گری که نوع افراطی آن شکاکیت و متعادل تر آن نسبی گرایی است، وجود حقیقت نفس